

پیکار سر نوشت - مصر

خلاصه قسمتهای گذشته :

«احمد دانشجوی دانشکده «مایل» در «فلیپین» پس از آنکه به زادگاه خود در «کوئاباتوه» بازمی گردد سعی مینماید پدرش را از تصمیمات دولت مسیحی فلیپین راجع به اخراج هرچه بیشتر مسلمانان از سرزمین هایشان آگاه سازد. پدر احمد که مردی بی تفاوت است از او میخواهد که به جای فکر کردن به آن مسائل! فقط درسهای دانشکده اش را بشنود تا در آینده بتواند شغل پسر در آمدی بدست آورد.

احمد با ناراحتی از پدرش جدا میشود و پس از ملاقات با «فائزه» نامزدش برای او شرح میدهد که استعمار اسپانیا چگونه در طول چند قرن، مسلمانان را مورد ظلم و ستم قرار داده بسود و کسب سیس از مبارزات پرشود مسلمانان علیه استعمار اسپانیا سخن میگوید.

چند روز بعد احمد در حالیکه سخت دچار احساسات و هیجان شده است برای فائزه از تزیین البلاغه حرف میزند و اکنون بقیه داستان»



((فائزه)) زار در چنان حالتی می دید سکوت کرد و در

انتظار بازگشتش از این معراج روحانی بود.

((فائزه)) آرام آرام شروع به سخن گفتن با

خود نمود و چنین گفت :

آه... آهنگش را می شنوم او است که می گوید:

((بازها از پیامبر اسلام شبدم که می گفت :

((آنها که حق شنیدندگان را از زورمندان با

صراحت نگیزید هرگز ز روی سعادت و با کسی

نخواهند دید))...

به به ؛ چه سرود آسمانی دانشبوی ؟ ... چه بر نامه

«فائزه» چشمهای پر فروغ و ناول خود را چند

لحظه از صورت احمد برداشت و به نظر نامعلومی

دوخت و در دلبانی از فکر فرو رفت ؛ گویا چهره

منگونی علی (ع) از پشت قرون و اعصار گذر بر او

چشم او مجسم شده و با همان آهنگ گرم و دلشین

خود با او سخن می گوید ، ((فائزه)) احساس

می کرد تحت بیت جادیه نیرومند معنوی قراز گرفته

و قدرت مرموزی او را به سوی خود می کشد .

این جذبہ روحانی لحظاتی چند که نمی توانست

کمیت آنرا از یابی کند ادامه یافت ، ((احمد)) که

انسانی و انسان ساز و عیادت بخش ؟ ... سپس باز دیگر این جمله ها را تکرار کرد : ((آری آنها که حق ضعیفان را ازین رو میدان با صراحت نگیرند هیچگاه دستنگار نخواهند شد ! ...))

ناگهان ((فائزه)) از جا پرید و فریاد زد : احمد ! باز هم از او برای من سخن بگو ... ! سخن بگو که سخت به این سخنان نیازمندم ... سخن بگو که سراپا گوشم ، سراپا چشم ! سراپا قلبم ... باز هم برایم از این مقوله ها سخن بگو ... ((احمد)) یاد دیگر در دریائی از هیجان فرو رفت و با آهنگی رستار ، جذباتر و پرمایه تر بگفت : بین : فائزه : هرگز به یک سفرهوائی دفته ای ؟ هنگامی که هوا پیمایان غرور کنان پای خود را از بانه روزگام می کنند و بیروز در می آید پس از چند لحظه که از دریاچه هوایما به خارج نگاه می کنم همه چیز در نظرمان تغییر شکل می دهد - ساختمانهای عظیم فرودگاه ؛ ماشینها ؛ آدمها ؛ درختها ؛ همه کوچک و کوچکتر می شوند ، در دست به اندازه قطعی گیر بهما به اندازه پنجهای کبوت ، و تدریجا کوچکتر ...

موتورهای جت همچنان می گرد و سینه آسمان را می شکافد و بالا می رود ؛ تمام پهنه شهر شکل یک صفحه کاغذ را به خود می گیرد با نقطه های سیاه و سفید - حالا ((فائزه)) فکر کن با یک موشک فضا پیمای همین سرعت و بیشتر ؛ از کره زمین دور شویم ؛ پس از مدت کوتاهی کره زمین همچون یک گوی نسبتا بزرگ که عظیمترین کوهها و دره هایش بصورت شیازهائی کم رنگ در آن خود نمائی می کند به نظر می آید ، و باز هم که به سیر سریع

خود ادامه دهیم شکل ستاره درخشانی بخود می گرد و سپس همچون ذره شباری در این فضای بیکران از نظر ماحومی گردد ؛ گویی زمینی وجود ندارد با آنهمه مردم پر خاشاک ، با آنهمه مغزها و تپاها و تپاها ، با آنهمه امیدها و آرزوها ... اکنون «فائزه» عزیز گوش کن : علی (ع) در همان خطبه «همام» که قبلا از آن سخن گفتم درباره پرهیزگاری می گوید : ((آنها خدا را به عظمت شناخته اند و قیسو خدا در نظر آنها کوچک است)) (۱) .

آنها آنچنان در دریای عظمت او فرو رفته اند که هر قدرتی در برابر آنها رنگ باخته است ؛ و این همان چیزی است که در مداره بی گهر مسلمانان قلبی بین در برابر نیروهای تجاوزگر مسیحی سخت بدان نیاز مندیم . این يك اصل .

ببین ((فائزه)) اما در این بیکار سرنوشتی که در برابر دشمنان اسلام که می خواهند زینت ما را از قلبی بین بکنند درست در همان راهی گام بر می داریم که سبایان است - اما صمم و نیرومند اسلام - در جنگ بدست که جنگ سرنوشت ((اسلام)) و ((کفر)) بود بر می داشتند .

مگر پیشوای ما علی (ع) در همین هیچ البلاغه در برابر مسلمان با کدائی که از مشاهده پیروزی آن حضرت بر غوغایان جمل به وجد نشادی در آمده بود و آرزوی می کرد برادرش هم در آن میدان شرکت داشت و از این شادی و آنهمه پاداش مجاهدان سهمی می برد ، بالحنی نافذ مؤثر فرمود : «آیا عقیده بر ادب ما یکی است و قلبش با ما است ؟ ...» آن مرد گفت : آری .

(۱) عظیم الخالق فی اقصیهیم ففصر ما و نه فی اعینیهیم (نهج البلاغه خطبه ۱۹۷) .

امام فرمود : «غم مغرور او هم در این میدان همراه ما شرکت داشت ... سپس اضافه فرمود : ((از این بالاتر بگویم : هم امروزان مسلمانان و سرانازی در این میدان شرکت داشتند که هنوز در صلب بلدان ر در رسم مادراند و در آینده از مصادر زمان متولد می شوند و آئین حق از آنها نیرو و توان می گیرد)) (۱) .

((فائزه)) این است منطق علی (ع) منطق اسلام و منطق قرآن ؛ و این همین اصلی است که ما در این بیکار ، به آن نیاز مندیم .

اصل اول به ما می گوید همه قدرتها در برابر قدرت خدا ، ناپسند است ؛ و هیچ قدرتی با انکا به قدرت او هراس انگیز نیست . و اصل دوم به ما می گوید ما در کوششهایی که برای عظمت اسلام و نجات مسلمانان از جنگاک دشمنان داریم تنها نیستیم ، ما حلقه های صمیم از شک زنجیر نیرومند که پهنه تاریخ را دور می زند ؛ و سرنوشت ما نیز در پایان ، همان پیروزی است . . .

باز هم از من شنو ؛ ((فائزه)) . . . احمد چند لحظه سکوت کرد و کتبی را که در دست داشت به سرعت ورق می زد ؛ گمشده ارزشمندی را در آن می جست . . . آه که هنوز مطالب نام در باره این کتاب کم است ، آه چه مطلب جالبی بوده روح و جانم را سیراب می کرد انوسوس که فراموش کردم . ناگهان با شادی فریاد زد : اوه ! . . . پیدا کردم . . . بین فائزه عزیز علی (ع) در این

خطبه جهاد می گوید : ((من به شما گفتیم با معاویه و غارتگران شام بیکار کنید ؛ بیش از آن که با شما بیکار کنند ، نشینید تا دشمن به خانه شما بریزد در کشور شما دخنه کند . آنگاه به مقابله برخیزید ، زیرا بخدا سرگند هیچ قوم و ملتی یا دشمنان خود ؛ در خانه خویش نرد نکرد مگر اینکه شکست خوردند و دلیل شدت)) (۲) .

این سومین اصلی است که این پیشوای بزرگ در مبارزه ای که مردم کشور ما با مسیحیان دارند تعمیم می دهد .

ما نباید بشینیم تا دشمن به ما هجوم آورد و سرزمینهای بلدان ما که با خون جوانان ما آبیاری شده است از ما بگیرد و ما به دفاع در برابر آنها ؛ آنهم در درون خانه خود ، برخیزیم ؛ ای کاش از روز نخست این پیام آسمانی در محیط ما مورد توجه قرار گرفته بود و چنین روزهای تیره و تاری نمی دیدیم . ناکی . . .

در این موقع فائزه کلام او را قطع کرد و گفت : ولی . . . احمد ! . . . برگزیده اشک ریختن بیهوده است ، و جلو زبان را از هر کجا بگیرند منفعت است ؛ امروز هم اگر این اصولی که از گفتار این بزرگ مرد جهان انسانی کردی بیاده شود ؛ پیروزی قطعی است . این را گفت و از جای برخاست و فریاد زد : ما پیروزیم ... پیروزیم ... قطره های اشک شوق از چشمان درشت و جذباتش فرود ریخت ... تا تمام

(۱) ولقد شهدنا فی عسکرنا هذا اقوام فی اصحاب الرجال و ارحام النساء سیر علف

بیم الزمان و بقوی بیم الایمان .

(۲) وقت لکم اغزوهم قبل ان یغزوکم فوالله ما غزی قوم قط فی عمر دارهم